قرآن كريم و فلسفه‏ى امامت

علي ربانى گلپايگانى

اشاره:

در نوشتار پيشين، ديدگاه متكلمان اسلا‌مي را درباره‌ي فلسفه‌ي امامت، بررسي كرديم. اجراي احكام و حدود اسلا‌مي، برقراري نظم و امنيت و عدالت در جامعه‌ي بشري، دفاع از كيان اسلا‌م و امت اسلا‌مي، اهداف و مسووليت‌هاي امامت از ديد همه‌ي متكلمان اسلا‌مي (اعم از سني و شيعي) است.

‌متكلّمان‌ اماميّه، علاوه‌ بر اهداف‌ و مسؤ‌وليّت‌هاي‌ ياد شده، تبيين‌ درست‌ شريعت‌ و حفظ‌ آن‌ از خطر تحريف‌ را از برجسته‌ترين‌ اهداف‌ امامت‌ و شئون‌ و وظايف‌ امام‌ دانسته‌اند.

اهميّت‌ اين‌ مسئله، ايجاب‌ مي‌كند كه‌ با تتبّع‌ و تأمّل‌ بيش‌تر در قرآن‌ كريم‌ - كه‌ اساسي‌ترين‌ مرجع‌ عقايد و احكام‌ اسلامي‌ است‌ - به‌ بررسي‌ فلسفه‌ي‌ امامت‌ بپردازيم. نوشتار حاضر، اين‌ هدف‌ را دنبال‌ مي‌كند.

كاربردهاي‌ واژه امام‌ در قرآن‌

‌قبل‌ از هر چيز، لازم‌ است‌ كاربردهاي‌ واژه‌ي‌ <امام> را در قرآن‌ بررسي‌ كنيم‌ و كاربرد مورد نظر در اين‌ بحث‌ را روشن‌ سازيم:

1- افرادي‌ از بشر كه‌ از جانب‌ خداوند به‌ عنوان‌ امام‌ برگزيده‌ شده‌اند؛ خداوند درباره‌ي‌ حضرت‌ ابراهيم،عليه‌السّلام، فرموده‌ است: انّي‌ جاعلك للناس‌ اماما1

2- افرادي‌ از بشر كه‌ كفر و تباهي‌ را برگزيدند و كافران‌ و تبهكاران‌ به‌ آنان‌ اقتدا كرده‌اند؛ خداوند در قرآن‌ مي‌فرمايد: فقاتلوا ائمه` الكفر انهم‌ لا ايمان‌ لهم2 امامان‌ كفر را بكشيد؛ زيرا، آنان، به‌ عهد و پيمان‌ خود وفا نمي‌كنند.

3- كتاب‌ آسماني؛ خداوند درباره‌ي‌ تورات‌ فرموده‌ است: وَمِن ‏ قَبلِه‌ كِتابُ موسي اِماماً وَرَحمَه`3؛ پيش‌ از قرآن، كتاب‌ موسي‌ را نازل‌ كرديم‌ كه‌ امام‌ و رحمت‌ خداوند براي‌ بني‌اسراييل‌ باشد.

4- لوح‌ محفوظ؛ خداوند در قرآن‌ فرموده‌ است: وكُل شَيءٍ احصَيناهُ في امامٍ مُبينٍ4؛ هرچيزي‌ را در امامي‌ آشكار (لوح‌ محفوظ) ثبت‌ كرده‌ايم.

‌از آن‌ جا كه‌ وقايع‌ و حوادث، از پيش، در لوح‌ محفوظ‌ ثبت‌ و ضبط‌ گرديده، و از آن‌ جا سرچشمه‌ مي‌گيرند و با آن‌ مطابقت‌ دارند، از <لوح‌ محفوظ>، در اين‌ آيه، به‌ <امام‌ مبين> تعبير آورده‌ شده‌ است.5

‌از كاربردهاي‌ ياد شده، آن‌ چه‌ در اين‌ بحث‌ مقصود است، همان‌ كاربرد نخست‌ است؛ يعني، كساني‌ كه‌ از جانب‌ خداوند، به‌ عنوان‌ امام‌ و رهبر آدميان‌ برگزيده‌ شده‌اند.

‌از تدبّر در آيات‌ قرآن، به‌ دست‌ مي‌آيد كه‌ امامت‌ به‌ معناي‌ ياد شده، دو فلسفه‌ي‌ اساسي‌ دارد:

‌الف) امامت، فلسفه‌ي‌ خلقت‌ جهان‌ است؛ يعني، بدون‌ وجود امام، آفرينش‌ آسمان‌ها و زمين‌ و آدميان، لغو و بي‌حاصل‌ خواهد بود.

‌ب) امامت، واسطه‌ي‌ رسيدن‌ انسان‌ و ديگر موجودات كه‌ شايستگي‌ هدايت هاي‌ عقلاني‌ و وحياني‌ را دارند به‌ كمال‌ مطلوب‌شان‌ است: يعني، امام، واسطه‌ي‌ هدايت‌ بشر به‌ معناي‌ ايصال‌ به‌ مطلوب‌ است.

‌البته، مقصود، اين‌ نيست‌ كه‌ اهداف‌ وشئون‌ امامت، منحصر در دو مطلب‌ ياد شده‌ است، بلكه‌ اين‌ دو شالوده‌ و بنياد امامت‌ در ديگر ابعاد و قلمروها است اين‌ نكته، از بحث‌هاي‌ بعدي‌ روشن‌ خواهد شد.

‌اينك، به‌ تبيين‌ اين‌ دو مطلب‌ از ديدگاه‌ قرآن‌ كريم‌ مي‌پردازيم:

‌بخش‌ يكم‌ - امامت،‌ فلسفه‌ي‌ خلقت‌

‌براي‌ آن‌ كه‌ روشن‌ شود كه‌ امامت، فلسفه‌ي‌ خلقت‌ انسان‌ و جهان‌ است، بايد دو مطلب‌ زير را با رجوع‌ به‌ آيات، مورد پژوهش‌ قرار دهيم.

1- انسان‌ كامل، فلسفه‌ي‌ خلقت‌ جهان‌ است.

2- امام، انسانِ كامل‌ است.

3- در تبيين‌ دو مطلب‌ ياد شد، مطالب‌ زير نيز روشن‌ خواهد شد:

1- انسان‌ كامل، خليفه‌ي‌ خداوند در زمين‌ است.

2- پيامبران‌ الهي، امامان‌ و خلفاي‌ الهي‌ بوده‌اند.

3- خلافت‌ الهي‌ با امامت‌ ملازمه‌ دارد.

4- امامت‌ و خلافت‌ الهي، پس‌ از پيامبران‌ استمرار دارد.

‌مطالب‌ ياد شده، عناوين‌ و سرفصل‌هاي كلّي‌ بخش‌ نخست‌ اين‌ نوشتار را تشكيل‌ مي‌دهند.

انسان‌ كامل، فلسفه‌ي‌ خلقت‌ است‌

‌از مطالعه‌ي‌ قرآن، به‌ روشني‌ به‌ دست‌ مي‌آيد كه‌ انسان، در نظام‌ تكوين‌ و تشريع‌ الهي، موقعيّت‌ و جايگاه‌ ويژه‌اي‌ دارد، و از نقش‌ محوري‌ و مركزي‌ برخوردار است. قرآن‌ كريم، آشكارا يادآور شده‌ است‌ كه‌ خداوند همه‌ي‌ پديده هاي زميني‌ را براي‌ انسان‌ آفريده‌ است: هو الّذي‌ خلق‌ لكم‌ ما في‌ الارض‌ جميعاً6.

‌نيز در جاي‌ ديگر يادآور شده‌ است‌ كه‌ زمين، به‌ منزله‌ي‌ بساط‌ و فرشي‌ گسترده، و آسمان، چونان‌ سقفي‌ برافراشته‌ براي‌ آدميان‌ است، و خداوند، از آسمان، آب‌ فرو مي‌فرستند و گياهان‌ و انواع‌ ميوه‌ها را روزي‌ انسان‌ها مي‌سازد: الذي‌ جعل‌ لكم‌ الارض‌ فراشا والسّماء بِناء‌ وانزل‌ من‌ السماء ماء‌ فأخرج‌ به‌ من‌ الثمرات‌ رزقالكم7.

‌شب‌ و روز نيز در خدمت‌ بشر قرار داده‌ شده‌ تا در شب، آرامش‌ يابد و در روز، از روشنايي‌ هوا، براي‌ كسب‌ و كار و تأمين‌ معيشت‌ خويش‌ بهره‌ بگيرد: (هو الذي‌ جعل‌ لكم‌ الليل‌ لتسكنوافيه‌ و النهار مبصرا)8.

‌نكته‌ي‌ مهم، اين‌ است‌ كه‌ هدف‌ از آفرينش‌ انسان‌ و آفرينش‌ جهان‌ براي‌ او، اين‌ نبوده و نيست‌ كه‌ او در حيات‌ مادّي‌ و زندگي‌ دنيوي، كامجويي‌ بيش‌تري‌ كند و وسيله‌ي‌ لذّت‌گرايي‌ او به‌ طور كامل‌ فراهم‌ باشد، بلكه‌ فلسفه‌ي‌ آفرينش‌ او و آفرينش‌ جهان‌ براي‌ او، اين‌ بوده‌ است‌ كه‌ راه‌ حق‌شناسي‌ و حق‌پرستي‌ را بپويد و از اين‌ رهگذر، به‌ كمال‌ مطلوب‌ خويش‌ كه‌ همانا قرب‌ به‌ خداوند و لقاء الله‌ است، برسد. در آياتي‌ كه‌ پيش‌ از اين‌ يادآور شديم‌ به‌ اين‌ نكته‌ اشاره‌ شده‌ است. خداوند، نخست، آدميان‌ را مخاطب‌ ساخته‌ و آنان‌ را به‌ عبادت‌ پروردگاري‌ كه‌ آنان‌ را آفريده‌ است، فرا مي‌خواند: يا ايّها الناس‌ اعبدوا ربّكم‌ الذي‌ خلقكم‌ والذين‌ من‌ قبلكم‌ لعلّكم‌ تتقّون9. آن‌ گاه‌ يادآور مي‌شود كه‌ پروردگاري‌ كه‌ آنان‌ بايد او را پرستش‌ كنند، كسي‌ است‌ كه‌ زمين‌ و آسمان‌ را براي‌ آنان‌ آفريده‌ و از آسمان، آب‌ نازل‌ مي‌كند، و از زمين، گياه‌ و ميوه‌ مي‌روياند تا رزق‌ بشر تأمين‌ گردد، بنابراين، نبايد براي‌ خداوند، شريك‌ برگزينند: الذي‌ جعل‌ لكم‌ الارض‌ فراشا والسماء بناء وانزل‌ من‌ السماء ماءا فأخرج‌ به‌ من‌ الثمرات‌ رزقالكم‌ فلا تجعلوا للّه‌ انداد وانتم‌ تعلمون10.

قرآن‌ كريم، اين‌ حقيقت‌ را كه‌ هدف‌ آفرينش‌ انسان و جهان، اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ها آزموده‌ شوند و در ميدان‌ ايمان‌ و عمل‌ صالح‌ از هم‌گوي‌ سبقت‌ را بربايند و سعادت‌ و كمال‌ مطلوب‌ خويش‌ را در آغوش‌ گيرند، در آيات‌ بسياري‌ و به‌ روش‌هاي‌ گوناگون، بيان‌ كرده‌ است. خداوند در سوره‌ي‌ كهف‌ آيه‌ي‌ هفتم‌ مي‌فرمايد:انّا جعلنا ما علي‌ الارض‌ زينه` لها ليبلوهم‌ ايّهم‌ احسن‌ عملاً؛ ما، آفريده‌هاي‌ زميني‌ را زينت‌ بخش‌ زمين‌ قرار داديم‌ تا آدميان‌ را بيازماييم‌ كه‌ كدام‌ يك‌ نيكوكارترند.

‌سيوطي، در ذيل‌ اين‌ آيه، از پيامبر اكرم(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) حديثي‌ را روايت‌ كرده‌ كه‌ بسيار آموزنده‌ است. يكي‌ از اصحاب‌ پيامبر، از آن‌ حضرت‌ از معناي‌ اين‌ آيه‌ مي‌پرسد. پيامبر(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) پاسخ‌ مي‌دهد. ليبلوكم‌ ايّكم‌ احسن‌ عقلا واورع‌ عن‌ محارم‌ الله‌ و اسرعكم‌ في طاعه` الله11؛ خداوند، مي‌خواهد شما را بيازمايد تا روشن‌ شود كه‌ كدام‌ يك‌ از شما عاقل‌تريد و در پرهيز از محارم‌ الهي‌ پروا پيشه‌تر و در اطاعات‌ خداوند شتابان‌تر مي‌باشيد؛ يعني‌ در، اين‌ آزمون‌ بزرگ‌ الهي، با پشتوانه‌ي‌ عقل‌ مي‌توان‌ پيروز گرديد. اين‌ عقل‌ است‌ كه‌ ستايش‌ و پرستش‌ خداوند را به‌ عنوان‌ شكرگزاري‌ نعمت‌هاي‌ الهي‌ بر انسان‌ واجب‌ مي‌كند و انسان را به‌ دورانديشي‌ و آينده‌نگري‌ بر مي‌انگيزد تا سعادت‌ ابدي‌ خويش‌ را قرباني‌ لذّت‌هاي‌ زودگذر و حيات‌ كوتاه‌ دنيوي‌ نكند.

‌با چنين‌ تأمّلات‌ عقلاني‌ است‌ كه‌ انسان‌ مي‌كوشد در پرهيزگاري‌ و فرمانبرداري‌ از خداوند، گوي‌ سبقت‌ را از ديگران‌ بربايد و به‌ كمال‌ مطلوب‌ و سعادت برين‌ دست‌ يازد.

‌از آن‌ چه‌ گفته‌ شد، اين‌ مطلب‌ به‌ دست‌ آمد كه‌ انسان‌ كامل، كسي‌ است‌ كه‌ در عقيده‌ و عمل، هرگز از مسير حق‌ منحرف‌ نمي‌گردد، و راه‌ حق‌ را به‌ درستي‌ مي‌شناسد، و به‌ نيكوترين‌ وجه‌ ممكن، مي‌پيمايد. چنين‌ انساني‌ است‌ كه‌ جهان‌ براي‌ او آفريده‌ شده‌ است، و برقراري‌ نظام‌ كيهاني، به‌ ميمنت‌ وجود او است.

انسان‌ كامل، حجّت‌ خداوند در زمين‌ است، و اگر لحظه‌اي‌ حجّت‌ خداوند در زمين‌ نباشد، وجودش‌ لغو خواهد بود، و چون‌ كار لغو، از خداوند صادر نمي‌شود، حيات‌ زميني، مختل‌ مي‌گردد. در احاديث‌ بسيار وارد شده‌ است‌ كه‌ اگر زمين‌‌از حجّت و امام‌ خالي باشد، اهلش‌ را فرو خواهد برد12: لو انّ الامام‌ رُفع‌ من‌ الارض‌ ساعه`ً لساخت‌ بأهلها.

‌بر همين‌ اساس‌ است‌ كه‌ در دعاي‌ عديله، درباره‌ي‌ وجود اقدس‌ امام‌ عصر(عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف) آمده‌ است: <ببقائه‌ بقيت‌ الدنيا، و بيمنه‌ رزق‌ الوري، وبوجوده‌ ثبتت‌ الارض‌ والسماء.13

‌از تأمل‌ و تدبّر در قرآن‌ و سخنان‌ پيشوايان‌ معصوم، به‌ روشني‌ به‌ دست‌ مي‌آيد كه‌ امام، در هر زمان، مصداق‌ و نمونه‌ي‌ كامل‌ترين‌ انسان‌ روزگار خويش‌ است، و از طرفي، هدف‌ از آفرينش‌ جهان، انسان‌ كامل‌ بوده‌ است. نتيجه‌ي‌ اين‌ دو مقدمه، اين‌ است‌ كه‌ وجود امام، فلسفه‌ي‌ خلقت‌ جهان‌ به‌ شمار مي‌رود. تبيين‌ اين‌ دو مطلب، چنين‌ است:

انسان‌ كامل‌ خليفه‌ي‌ خداوند در زمين‌ است‌

‌قرآن‌ كريم، يادآور مي‌شود كه‌ خداوند، خطاب‌ به‌ فرشتگان‌ فرمود: (انّي‌ جاعل‌ في‌ الارض‌ خليفه)14. فرشتگان، از اين‌ تصميم‌ الهي‌ به‌ شگفت‌ آمدند و با توجّه‌ به‌ اين‌ كه‌ موجود زميني، با لغزش‌ و خطا همراه‌ است‌ و چه‌ بسا دست‌ به‌ فساد و تباهي‌كه‌ با مقام‌ خليفه` اللهي‌ سازگاري‌ ندارد خواهد زد، به‌ خداوند گفتند: اتجعل‌ فيها مَن ‏ يفسد فيها ويسفك‌ الدماء ونحن‌ نسبّح‌ بحمدك ونقدّس‌ لك.

‌حاصل‌ سخن‌ فرشتگان، اين‌ است‌ كه‌ خليفه‌ي‌ خداوند، بايد موجودي‌ قدسي‌ و پيراسته‌ از تباهي‌ و فساد باشد، و اين‌ ويژگي، از آنِ فرشتگان‌ است‌ كه‌ موجودهايي‌ نوراني‌ و آسماني‌اند، نه‌ بشر كه‌ موجودي‌ است‌ زميني‌ و خاكي. خداوند،‌ اين‌ سخن‌ فرشتگان‌ را رد نكرد، امّا به‌ آنان‌ فرمود: انّي‌ اعلم‌ مالا تعلمون؛ يعني‌ درست‌ است‌ كه‌ انسان‌ موجودي‌ است‌ زميني‌ و خاكي، و موجود زميني‌ از آن‌ جهت‌ كه‌ زميني‌ است، با زمينه‌هاي‌ گناه‌ و انحراف‌ همراه‌ است، ولي‌ در اين‌ موجودي‌ كه‌ بنا است‌ به‌ مقام‌ خلافت‌ الهي‌ برسد، ويژگي‌هايي‌ نهفته‌ است‌ كه‌ او را از فساد و تباهي‌ باز مي‌دارد و به‌ مقام‌ و مرتبه‌اي‌ مي‌رساند كه‌ فراتر از مقام‌ و مرتبه‌ي‌ فرشتگان‌ است. از اين‌ روي، حقايق‌ و اسرار هستي‌ را به‌ آدم‌ (عليه‌السلام) آموخت‌ و آن‌ گاه‌ از فرشتگان‌ خواست‌ كه‌ آن‌ حقايق‌ را باز گويند. آنان‌ از عهده‌ي‌ اين‌ كار برنيامدند، و ايمان‌ خود به‌ علم‌ و حكمت‌ الهي‌ را يادآور شدند:

وعلم‌ آدم‌ الاسماء كلّها ثمّ عرضهم‌ علي‌ الملائكه` فقال‌ انبئوني‌ بأسماء هؤ‌لاء ان ‏ كنتم‌ صادقين‌ قالوا سبحانك لا علم‌ لنا الاّ ما علّمتنا انك انت‌ العليم‌ الحكيم15؛ خداوند، همه‌ي‌ نام‌ها را به‌ آدم‌ آموخت. آن‌گاه‌ آن‌ها را به‌ فرشتگان‌ عرضه‌ كرد و گفت: <اگر راست‌ مي‌گوييد (كه‌ شما شايسته‌ترين‌ موجود براي‌ خليقه` الهي‌ هستيد) اين‌ نام‌ها را براي من‌ بيان‌ كنيد.> فرشتگان‌ گفتند: <ما، جز به‌ آن‌ چه‌ تو به‌ ما آموخته‌اي، آگاه‌ نيستيم. تو داناي‌ بالذات‌ و حكيم‌ هستي.>.

‌از اين‌ آيات، نكات‌ زير به‌ دست‌ مي‌آيد:

1- مقام‌ متعالي‌ و قدسي‌ هر موجودي، ريشه‌ در علم‌ و آگاهي‌ دارد. به‌ عبارت‌ ديگر علم‌ و معرفت، سرچشمه‌ي‌ كمال‌ و تعالي‌ وجودي‌ است.

2- علوم‌ و معارف‌ موجودات، عاريتي‌ و بالغير بوده‌ و جلوه‌اي‌ از علم‌ ذاتي‌ خداوند است.

3- عالي‌ترين‌ مرتبه‌ي‌ اين‌ علم، در اختيار افرادي‌ از بشر است‌ كه‌ به‌ مقام‌ خليفه` اللهي‌ رسيده‌اند و مقام‌ علمي‌ و قدسي‌ آنان، فراتر از مقام‌ فرشتگان‌ است.

4- گزينش‌هاي‌ الهي، بر اساس‌ علم‌ و حكمت‌ است، و فعل‌ خداوند، از هر گونه‌ كاستي، پيراسته‌ است.

5- از آيه‌اي‌ كه‌ پس‌ از آيات‌ پيشين‌ آمده، به‌ دست‌ مي‌آيد كه‌ اين‌ علم‌ ويژه‌ كه‌ در اختيار خليفه‌ي‌ خداوند در زمين‌ قرار دارد، فراتر از علوم‌ و آگاهي‌هاي‌ مربوط‌ به‌ ظواهر موجودات‌ است، بلكه‌ آن، علمي‌ است‌ كه‌ به‌ غيب‌ و ملكوت‌ آسمان‌ها و زمين‌ تعلق‌ دارد: قال‌ الم‌ اقل‌ لكم‌ انّي‌ اعلم‌ غيب‌ السماوات‌ و الا‌رض16.

‌نيز در باره‌ي‌ حضرت‌ ابراهيم(عليه‌السّلام) مي‌فرمايد: <ما، ملكوت‌ آسمان‌ها و زمين‌ را به‌ ابراهيم‌ نشان‌ مي‌دهيم‌ تا از كساني‌ باشد كه‌ در عالي‌ترين‌ مرتبه‌ي‌ يقين‌ قرار دارند.>:

وكذلك نري‌ اًبراهيم‌ ملكوت‌ السماوات‌ والارض‌ وليكون‌ من‌ الموقنين17.

6- از آيات‌ پيشين، اين‌ نكته‌ نيز به‌ دست‌ آمد كه‌ خليفه‌ي‌ خداوند در زمين، كاملترين‌ انسان‌ در عصر و روزگار خويش‌ است، همان‌ گونه‌ كه‌ كامل‌ترين‌ و برترين‌ آفريده‌ي‌ خداوند نيز هست.

‌اين‌ مطلب‌ كه‌ خليفه‌ي‌ خداوند در زمين، برترين‌ موجود است‌ از اين‌ جا به‌ دست‌ آمد كه‌ فرشتگان‌ - كه‌ از مقام‌ قدسي‌ ويژه‌اي‌ برخوردارند نتوانستند از آن‌ چه‌ خداوند به‌ آدم(عليه‌السّلام) آموخت، خبر دهند، يعني، مقام‌ آدم(عليه‌السّلام) از مقام‌ فرشتگان‌ بالاتر است.

‌دليل‌ بر اين‌ كه‌ خليفه‌ي‌ خداوند در زمين، كامل‌ترين‌ انسان‌ عصر خويش‌ است، اين‌ است‌ كه‌ او، مقتدا و اسوه‌ و الگوي‌ علمي‌ و عملي‌ ديگران‌ است، و از نظر عقلي، قبيح‌ است‌ كه‌ مفضول، مقتدا و اسوه‌ي‌ فاضل‌ و افضل‌ قرار گيرد، و چون‌ خداوند، از هر گونه‌ فعل‌ قبيح‌ و ناروايي‌ منزّه‌ است. مي‌فهميم‌ كه‌ امام‌ كامل‌ترين‌ فرد عصر خويش‌ است.

پيامبران، امامان‌ و خلفاي‌ الهي‌ در زمين‌ بوده‌اند

‌قرآن‌ كريم، به‌ روشني، اين‌ حقيقت‌ را بيان‌ كرده‌ است‌ كه‌ پيامبران‌ الهي، امامان‌ و خلفا‌ي‌ الهي‌ در زمين‌ بوده‌اند. آياتي‌ كه‌ خليفه` الله‌ بودن‌ حضرت‌ آدم(عليه‌السّلام) را بازگو مي‌كند، پيش‌ از اين‌ يادآوري‌ شد. قرآن، در باره‌ي‌ حضرت داوود(عليه‌السّلام) مي‌فرمايد: يا داوود انّا جعلناك خليفه` في‌ الارض‌ فاحكم‌ بين‌ الناس‌ بالحق‌ ولاتتبع‌ الهوي‌ فيضّل عن‌ سبيل‌ اللّه18؛ اي داود! تو را خليفه‌ي‌ خود در زمين‌ قرار داديم، پس‌ در ميان‌ مردم، به‌ حق داوري‌ كن‌ و از خواهش‌ نفس‌ پيروي‌ مكن‌ كه‌ تو را از راه‌ خدا گمراه‌ مي‌سازد.>.

‌از اين‌ آيه‌ به‌ دست‌ مي‌آيد كه‌ حكم‌ و داوري‌ به‌ حق‌ در ميان‌ مردم، يكي‌ از جلوه‌ها و شئون‌ خلافت‌ الهي‌ در زمين‌ است. اين‌ مقام، اختصاص‌ به‌ حضرت‌ داود(عليه‌السّلام) نداشته‌ است، بلكه‌ يكي‌ از اهداف‌ و شئون‌ همه‌ي‌ پيامبران‌ الهي‌ بوده‌ است: فبعث‌ الله‌ النبيين‌ مبشّرين‌ ومنذرين‌ و انزل‌ معهم‌ الكتاب‌ بالحق‌ ليحكم‌ بينَ الناس‌ فيما اختلفوا فيه19؛ خداوند، پيامبران‌ را بشارت‌ دهنده‌ و بيم‌ دهنده‌ برانگيخت‌ و كتاب‌ و شريعت‌ حق‌ را با آنان‌ فرو فرستاد تا معيار حكم‌ در اختلافاتي‌ باشد كه‌ ميان‌ مردم‌ رخ‌ مي‌دهد.

‌اصولاً داود(عليه‌السّلام) از آن‌ نظر داراي‌ مقام‌ خلافت‌ الهي‌ بود كه‌ از پيامبران‌ و هاديان‌ الهي‌ بود. بنابراين، مقام‌ خلافت‌ الهي‌ وي، از ويژگي‌هاي‌ او به‌ شمار نمي‌رود. او، از آن‌ جهت‌ كه‌ يكي‌ از پيامبران‌ و برگزيندگان‌ خداوند است، داراي‌ چنين‌ مقامي‌ است‌. بنابراين، عموم‌ پيامبران‌ الهي، خلفاي‌ خداوند در زمين‌ بوده‌اند.

‌قرآن‌ كريم، در سوره‌ي‌ انعام‌ پس‌ از آن‌ كه‌ شماري‌ از پيامبران‌ را نام‌ مي‌برد، مي‌فرمايد: واجتبيناهم‌ وهديناهم‌ الي‌ صراط‌ مستقيم، ذالك هدي‌ الله‌ يهدي‌ به‌ مَن ‏ يشاء من‌ عباده20؛ آنان‌ را برگزيديم‌ و به‌ راه‌ راست‌ هدايت‌ كرديم. اين‌ هدايت‌ (خاص) خداوند است‌ كه‌ هر كس‌ از بندگان‌ خود را كه‌ بخواهد، به‌ آن‌ هدايت‌ مي‌كند.

‌قرآن‌ سپس‌ مي‌افزايد: اولئك الذين‌ آتيناهم‌ الكتاب‌ والحكم‌ والنبوه`21؛ آنان، كساني‌اند كه‌ كتاب‌ آسماني‌ و مقام‌ حكم‌ و داوري‌ در ميان‌ مردم‌ و مقام‌ پيامبري‌ را به‌ آنان‌ عطا كرده‌ايم.

خلافت‌ الهي‌ و امامت‌ بشر

‌از ديدگاه‌ قرآن‌ كريم، كساني‌ شايستگي‌ آن‌ را دارند كه‌ امامت‌ و پيشوايي‌ بشر را عهده‌دار شوند كه‌ به‌ مقام‌ خليفه` اللهي‌ برسند؛ يعني، مقام‌ امامت‌ و پيشوايي‌ بشر، ريشه‌ در مقام‌ خلافت‌ الهي‌ دارد. قرآن‌ كريم، در باره‌ي‌ حضرت‌ داود (عليه‌السلام) نخست‌ از مقام‌ خلافت‌ الهي‌ او ياد مي‌كند، آن‌گاه‌ از منصب‌ حكومت‌ و داوري‌ وي: يا داود انا جعلناك خليفه`ً في‌ الارض‌ فاحكم‌ بين‌ الناس‌ بالحق و درباره‌ي‌ عموم‌ پيامبران‌ مي‌فرمايد: <ما، آنان‌ را برگزيديم‌ و هدايت‌ ويژه‌ي‌ خود را در اختيار آنان‌ قرار داديم، آن‌ گاه‌ كتاب‌ آسماني‌ و مقام‌ نبوت‌ و منصب‌ حكم‌ و داوري‌ ميان‌ مردم‌ را به‌ آنان‌ داديم.>: واجتبيناهم‌ وهديناهم‌ الي‌ صراط‌ مستقيم... اولئك الذين‌ آتيناهم‌ الكتاب‌ والحكم‌ والنبوه`.

‌از اين‌ آيات، به‌ روشني، به‌ دست‌ مي‌آيد كه‌ مقام‌ و منصب‌ امامت‌ و رهبري‌ بشر مانند‌ مقام‌ خلافت‌ الهي‌ و نبوّت، موهبتي‌ الهي‌ است‌ و با جعل‌ و نصب‌ الهي‌ تعيين‌ مي‌شود، نه‌ با انتخاب‌ و گزينش‌ بشر. در باره‌ي‌ حضرت‌ ابراهيم(عليه‌السّلام) آمده‌ است: واذا ابتلي‌ ابراهيم‌ ربّه‌ بكلمات‌ فأتمهن قال‌ انّي‌ جاعلك للناس‌ اماما22؛ آن‌ گاه‌ كه‌ پروردگار ابراهيم‌را با كلمات‌ (آزمون‌هايي) امتحان‌ كرد، و ابراهيم‌ به‌ صورت‌ كامل‌ از عهده‌ي‌ آن‌ آزمون‌ها بر آمد، خداوند به‌ او فرمود: <من‌ تو را امام‌ و پيشواي‌ مردم‌ قرار دادم.>.

‌قرآن‌ كريم‌ درباره‌ي‌ پيامبران‌ بني‌اسرائيل‌ مي‌فرمايد: وجعلنا منهم‌ ائمه` يَهدُون‌ بأمرنا لمّا صبروا و كانوا بأياتنا يوقنون23؛ برخي‌ از بني‌اسرائيل‌ را اماماني‌ قرار داديم‌ تا مردم‌ را به‌ امر ما هدايت‌ كنند، اين‌ مقام‌ را آن‌ گاه‌ به‌ آنان‌ داديم‌ كه‌ در راه‌ دين‌ پايداري‌ كردند و به‌ آيات‌ ما يقين‌ آوردند.

‌در جاي‌ ديگر، درباره‌ي‌ ابراهيم، اسحاق‌ و يعقوب‌ مي‌فرمايد: ووهبنا له‌ اسحاق‌ و يعقوب‌ نافله` و كلاّ جعلنا صالحين‌ وجعلناهم‌ ائمه` يهدون‌ بأمرنا24؛ اسحاق‌ و يعقوب‌ را به‌ ابراهيم‌ عطا كرديم‌ و همگي‌ را از صالحان‌ قرار داديم‌ و آنان‌ را اماماني‌ قرار داديم‌ كه‌ مردم‌ را به‌ امر ما هدايت‌ كنند.

‌از آيات‌ ياد شده، اين‌ مطلب‌ به‌ دست‌ آمد كه‌ پيامبران‌ الهي، مقامات‌ و شئون‌ زير را دارا بوده‌اند:

1- خلفاي‌ الهي‌ در زمين‌ بوده‌اند؛

2- از مقام‌ نبوّت‌ و وحي‌ برخوردار بوده‌اند؛

3- مقام‌ رسالت‌ و ابلاغ‌ پيام‌هاي‌ الهي‌ را به‌ بشر داشته‌اند؛

4- امامان‌ و پيشوايان‌ بشر بوده‌اند.

‌استمرار امامت‌ و خلافت‌ الهي‌ پس‌ از پيامبران‌

‌از مقامات‌ و شئون‌ ياد شده، دو مقام‌ نبوّت‌ و رسالت‌ از ويژگي‌هاي‌ پيامبران‌ بوده‌ است‌ و با ختم‌ نبوّت‌ و رسالت، كسي‌ داراي‌ چنان مقامي‌ نخواهد بود، امّا مقام‌ خلافت‌ و امامت، از ويژگي‌هاي‌ پيامبران‌ به‌ شمار نمي‌رود؛ چرا كه‌ از يك‌ سو خليفه‌ي‌ خداوند در زمين، فلسفه‌ي‌ وجودي‌ آفرينش‌ آسمان‌ها و زمين‌ است، و از سوي‌ ديگر، افراد بشر در مسير بندگي‌ و عبادت‌ خداوند و رسيدن‌ به‌ كمال‌ مطلوب‌ و سعادت‌ برين، به‌ امام‌ و پيشوايي‌ الهي‌ كه‌ هدايت‌ كننده‌ي‌ آنان‌ باشد، نيازمندند.

‌به‌ عبارت‌ ديگر، خلافت‌ الهي‌ در زمين، و امامت‌ و رهبري‌ بشر، به‌ عصر و زمان‌ خاصّي‌ اختصاص‌ ندارد. تا زمين‌ باقي‌ است‌ و حيات‌ دنيوي‌ ادامه‌ دارد و بشر در حيات‌ دنيوي‌ به‌ سر مي‌برد، خلافت‌ و امامت‌ الهي، به‌ مقتضاي‌ حكمت‌ و هدايت‌ الهي، ضرورت‌ دارد.

اين‌ مطلب‌ كه‌ امامت‌ به‌ عنوان‌ مقام‌ و منصب‌ الهي، پيوسته‌ در ميان‌ بشر ادامه‌ خواهد داشت، از قرآن‌ نيز به‌ روشني‌ استفاده‌ مي‌شود. يكي‌ از آن‌ آيات، آيه‌ي‌ شريفه‌ مربوط‌ به‌ امامت‌ حضرت‌ ابراهيم(عليه‌السّلام) است؛ زيرا، در اين‌ آيه، پس‌ از آن‌ كه‌ خداوند مقام‌ امامت‌ را به‌ آن‌ حضرت‌ اعطا مي‌كند، ابراهيم(عليه‌السّلام) آن‌ را براي‌ برخي‌ از فرزندانش‌ درخواست‌ مي‌كنند، ولي‌ خداوند در پاسخ‌ او مي‌فرمايد: لاينال‌ عهدي‌ الظالمين؛ يعني‌ امامت،‌ كه‌ عهدي‌ است‌ الهي،‌ نصيب‌ ظالمان‌ از ذريّه‌ي‌ ابراهيم‌ نخواهد شد، و تنها به‌ آن‌ دسته‌ از ذريّه‌ و فرزندان‌ او اختصاص‌ دارد كه‌ از هر گونه‌ ظلم‌ و ستمي‌ منزّه‌ و پيراسته‌اند و از مقام‌ عصمت‌ برخوردارند. بنابراين، تا هنگامي‌ كه‌ ذريّه‌ي‌ حضرت‌ ابراهيم‌ در دنيا باقي‌اند، مقام‌ و منصب‌ امامت‌ در معصومان‌ از ذريّه‌ي‌ او ادامه‌ خواهد يافت.

‌اين‌ مطلب، از آيات‌ ديگري‌ كه‌ مربوط‌ به‌ حضرت‌ ابراهيم(عليه‌السّلام) است، به‌ دست‌ مي‌آيد: واذ قال‌ ابراهيم‌ لاءبيه‌ وقومه‌ انّني‌ بَريءٌ مما تعبدون‌ الا الذي‌ فطرني‌ فانّه‌ سيهدين‌ وجعلها كلمه` باقيه` في‌ عقبه‌ لعلّهم‌ يرجعون25؛ آن‌ گاه‌ كه‌ ابراهيم‌ به‌ پدر و قوم‌اش‌ گفت: <من، از آن‌ چه‌ شما پرستش‌ مي‌كنيد، بيزاري‌ مي‌جويم، مگر از پرستش‌ آن‌ كسي‌ كه‌ مرا آفريده‌ و مرا هدايت‌ خواهد كرد. و خداوند، آن‌ هدايت‌ را حقيقتي‌ جاودانه‌ در نسل‌ او قرار داد، شايد گمراهان‌ (با وجود چنين‌ هدايتي) به‌ سوي‌ خداوند باز گردند.

‌روشن‌ است‌ كه‌ جمله‌ي‌ فانه‌ سيهدين بر هدايت‌ ويژه‌اي‌ از جانب‌ خداوند دلالت‌ مي‌كند كه‌ فراتر از هدايت‌ فكري‌ و عقلاني‌ است، اين‌ هدايت، همان‌ هدايت‌ ويژه‌اي‌ است‌ كه‌ حضرت‌ ابراهيم(عليه‌السّلام) به‌ واسطه‌ي‌ آن، به‌ مقام‌ امامت‌ رسيد. آن‌ هدايت، از جمله‌ي‌ اني‌ جاعلك للناس‌ اماما به‌ دست‌ مي‌آيد. خداوند، اين‌ هدايت‌ ويژه‌ را در خاندان‌ او، براي‌ هميشه‌ قرار داده‌ است‌ و فلسفه‌ي‌ آن، اين‌ است‌ كه‌ هدايت‌كننده‌ي‌ بشر به‌ راه‌ حق‌ باشد تا افراد بشر با بر خورداري‌ از چنين‌ هدايت‌ الهي‌ به‌ صراط‌ مستقيم‌ حق‌ باز گردند.

‌اين‌ مطلب‌ كه‌ از تأمّل‌ در آيات‌ به‌ دست‌ مي‌آمد. در احاديثي‌ كه‌ از ائمه‌ي‌ اهل‌ البيت(عليهم‌السّلام) روايت‌ شده‌ نيز وارد شده‌ است. در اين‌ روايات، كلمه` باقيه` به‌ امامت‌ تفسير شده‌ است‌ كه‌ در اهل‌ بيت‌ پيامبر اكرم(عليهم‌السّلام) و در ذريّه‌ي‌ امام‌ حسين‌ (عليه‌السلام) تا قيامت‌ ادامه‌ خواهد داشت.26

‌آيه‌ي‌ ديگري‌ كه‌ بر ادمه‌ي‌ امامت‌ حقّ تا روز قيامت‌ دلالت‌ مي‌كند، اين‌ آيه‌ است‌ كه‌ مي‌فرمايد: يوم‌ ندعوا كلّ اناس‌ بأمامهم‌ فمن‌ اوتي‌ كتابه‌ بيمينه‌ فاوِلئك يقروِ‌ون‌ كتابهم‌ ولايظلمون‌ فتيلا وَمن‌ كان‌ في‌ هذه‌ اعمي‌ فهو في‌ الاخره` اعمي‌ واضلّ سبيلا27؛ روز قيامت، هر گروهي‌ را با امام‌شان‌ فرا مي‌خوانيم. كساني‌ كه‌ نامه‌ي‌ عمل‌ آنان‌ به‌ دست‌ راست‌شان‌ داده‌ شود، نامه‌ي‌ خود را مي‌خوانند. و كم‌ترين‌ ظلمي‌ به‌ آنان‌ نخواهد شد. (پاداش‌ عمل‌ خود را كاملاً دريافت‌ مي‌كنند) و هر كس‌ در دنيا نابينا باشد (امام‌ حق‌ را نشناسد)، در آخرت‌ نام‌ نابينا و گمراه‌تر خواهد بود.

‌مفاد دو آيه‌ي‌ ياد شده، اين‌ است‌ كه‌ روز قيامت، انسان‌ها به‌ صورت‌ گروه‌ گروه‌ و دسته‌ دسته، وارد صحراي‌ محشر خواهند شد تا سرنوشت‌ آنان‌ از نظر سعادت‌ و شقاوت‌ و بهشت‌ و دوزخ، روشن‌ گردد. براي‌ تحقّق‌ اين‌ هدف، افراد را با امام‌ و پيشواي‌ آنان‌ دسته‌بندي‌ مي‌كنند و در محكمه‌ي‌ عدل‌ الهي، در قيامت‌ حاضر مي‌سازند. آن‌ گاه‌ نامه‌ي‌ كساني‌ كه‌ در دنيا از امام‌ حق‌ پيروي‌ كرده‌اند، به‌ دست‌ راست‌شان‌ داده‌ مي‌شود و آنان‌ پاداش‌ اعمال‌ خود را به‌ طور كامل‌ دريافت‌ مي‌كنند. اينان، اهل‌ نجات‌ و رستگاري‌ خواهند بود. كساني‌ كه‌ در دنيا، چشم‌ حقيقت‌ بين‌ آنان‌ كور بوده‌ است‌ و امام‌ حق‌ را نشناخته‌اند و از او پيروي‌ نكرده‌اند، در قيامت‌ از رستگاري‌ و سعادت‌ برين‌ محروم‌ خواهند بود.

‌از آن‌ چه‌ گفته‌ شد، روشن‌ شد كه‌ مقصود از <امام> در آيه‌ي‌ مزبور، اعم‌ از امام‌ حق‌ و باطل‌ است، ولي‌ در هر حال، مفاد آيه، اين‌ است‌ كه‌ امام‌ حق‌ تا قيامت‌ در بين‌ بشر باقي‌ خواهد بود. البته، پيوسته، در برابر امام‌ حق، امام‌ باطلي‌ هم‌ وجود خواهد داشت.

‌با توجّه‌ به‌ بحث‌هاي‌ گذشته، روشن‌ شد كه‌ امام‌ حق، كسي‌ است‌ كه‌ امامت‌اش‌ از مشيّت‌ و جعل‌ الهي‌ ناشي‌ گردد. او، كسي‌ است‌ كه‌ از مقام‌ خلافت‌ الهي‌ برخوردار است‌ و اسرار و حقايق‌ مربوط‌ به‌ آفرينش‌ انسان‌ و جهان‌ را مي‌داند و در طول‌ حيات‌ خود، ظلم‌ و گناه‌ نمي‌كند: لاينال‌ عهدي‌ الظالمين28.

‌مطلب‌ ياد شده، در احاديث‌ اهل‌ بيت‌ (عليهم‌السلام) نيز بيان‌ شده‌ است. از امام‌ صادق(عليه‌السّلام) روايت‌ شده‌ كه‌ فرمود: لايترك الارض‌ بغير امام‌ يحّل‌ حلال‌ الله‌ ويحرّم‌ حرامه؛ زمين، هرگز، بدون امامي‌ كه‌ حلال‌ خداوند را حلال‌ و حرام‌ خداوند را حرام‌ سازد، نخواهد بود.>؛ يعني، وجود امام، براي‌ شناخت‌ درست‌ احكام‌ الهي، پيوسته‌ ضرورت‌ دارد. آن‌گاه‌ امام‌ (عليه‌السلام) فرمود: <اين‌ مطلب، مفاد آيه‌ي‌ كريمه‌ي‌ يوم‌ ندعو كل‌ اناس‌ بامامهم است‌. امام‌ (عليه‌السلام) در پايان، به‌ حديث‌ نبوي‌ معروف‌ مَن ‏ مات‌ بغير اًمام‌ مات‌ ميته` جاهليه`` استشهاد كرده‌ است.

‌ضرورت‌ وجود امام‌ و حجّت‌ خداوند در زمين، در احاديث‌ اهل بيت (عليهم‌السّلام) به‌ صورت‌ مكّرر و مؤ‌كّد، بيان‌ شده‌ است. در بحث‌هاي‌ گذشته، نمونه‌هايي‌ را يادآور شديم. در اين‌ روايات، بر نكات‌ زير‌ تأكيد شده‌ است.

1- وجود امام‌ و پيشواي‌ الهي، در هر زمان، امري‌ است‌ ضروري‌ و اجتناب‌ناپذير.

2- پيشوايان‌ و حجّت‌هاي‌ الهي، خلفاي‌ خداوند در زمين‌اند: اولئك خلفاءُ الله‌ في ارضه.

3- حجّت‌ها و رهبران‌ الهي، كامل‌ترين‌ انسان‌هاي‌ عصر خويش‌اند.

4- رهبران‌ و حجّت‌هاي‌ خداوند، فلسفه‌ي‌ آفرينش‌ انسان‌ و جهان‌ به‌ شمار مي‌روند.29

پاسخ‌ به‌ يك‌ اشكال‌

‌از آيه‌ي‌ واذ ابتلي‌ ابراهيم‌ ربّه‌ بكلمات‌ فأتمهن‌ قال‌ اًني‌ جاعلك للناس‌ اًماما30 به‌ دست‌ مي‌آيد كه‌ ابراهيم‌ خليل(عليه‌السّلام) پس‌ از مقام‌ نبوّت‌ و رسالت. به‌ مقام‌ امامت‌ رسيده‌ است، از اين‌ روي‌ بايد گفت، مقام‌ امامت، بالاتر و برتر از مقام‌ نبّوت‌ و رسالت‌ است.

‌گواه‌ بر اين‌ كه‌ مقام‌ امامت‌ پس‌ از مقام‌ نبوت‌ و رسالت‌ به‌ وي‌ اعطا شده، اين‌ است‌ كه‌ آزمون‌هايي‌ كه‌ خداوند ابراهيم(عليه‌السّلام) را به‌ آن‌ها آزمود، در دوران‌ نبوت‌ و رسالت‌ او بوده‌ است، مانند احتجاج‌ او با پرستندگان‌ ستارگان‌ و ماه‌ و خورشيد، و احتجاج‌ او با آذر و نمرود، و نيز جريان‌ ذبح‌ فرزندش‌ اسماعيل.

‌گذشته‌ از اين، در احاديثي‌ كه‌ از اهل‌ بيت(عليهم‌السّلام) روايت‌ شده، به‌ اين‌ مطلب‌ تصريح‌ شده‌ است‌ كه‌ خداوند، مقام‌ امامت‌ را پس‌ از مقام‌ نبوّت‌ و رسالت‌ و خُلّت به‌ ابراهيم‌ (عليه‌السلام) اعطا كرده‌ است. در حديثي‌ از امام‌ صادق‌ (عليه‌السلام) روايت‌ شده‌ كه‌ فرمود: <خداوند، پيش‌ از آن‌ كه‌ ابراهيم‌ را به‌ نبوّت‌ برگزيند، به‌ بندگي‌ خويش‌ برگزيد، و پيش‌ از آن‌ كه‌ او را به‌ رسالت‌ برگزيند، به‌ نبوّت‌ برگزيد، و پيش‌ از آن‌ كه‌ او را به‌ عنوان‌ خليل‌ خود برگزيند، به‌ رسالت‌ برگزيد، و پيش‌ از آن‌ كه‌ مقام‌ امامت‌ را به‌ او عطا كند، او را به‌ عنوان‌ خليل‌ خويش‌ برگزيد،31 پس‌ از آن‌ كه‌ آن‌ مقامات‌ براي‌ او حاصل‌ گرديد. فرمود: انّي‌ جاعلك للناس‌ اماما.

‌در احاديث‌ ائمه‌ي‌ معصوم (عليهم‌السّلام) تفاوت‌ نبي‌ و رسول‌ به‌ اين‌ دانسته‌ شده‌ است‌ كه‌ نبي، فرشته‌ي‌ وحي‌ را در خواب‌ مي‌بيند، و رسول، فرشته‌ را در بيداري‌ مشاهده‌ مي‌كند. مراتب‌ ياد شده‌ درباره‌ي‌ حضرت ابراهيم‌ (نبوّت، رسالت، و خلّت، امامت) از آيات‌ قرآن‌ به‌ روشني‌ به‌ دست‌ مي‌آيد.

‌آيه‌ي‌ واذكر في‌ الكتاب‌ ابراهيم‌ انه‌ كان‌ صديقا نبيا، اذ قال‌ لابيه‌ يا ابت‌ لم‌ تعبد ما لايسمع‌ ولايبصر ولايغني‌ شيئا32 بر مقام‌ نبوّت‌ حضرت‌ ابراهيم‌ (عليه‌السلام) دلالت‌ مي‌كند.

‌آيه‌ي‌ ولقد جاء ت‌ رسلنا ابراهيم‌ بالبشري‌ قالوا سلاما قال‌ سلام33 بر مقام‌ رسالت‌ ابراهيم‌ دلالت‌ مي‌كند. اين، در دوران‌ بزرگ‌سالي‌ حضرت‌ ابراهيم(عليه‌السّلام) بوده‌ است.

‌آيه‌ي‌ واتّبع‌ ملّه` ابراهيم‌ حنيفا واتخذالله‌ اًبراهيم‌ خليلا34 مقام‌ خلّت‌ ابراهيم‌ است‌ كه‌ پس‌ از آن‌ كه‌ داراي‌ مقام‌ رسالت‌ بود و شريعت‌ حنيف‌ به‌ او وحي‌ شده‌ بود، به‌ آن‌ دست‌ يافت.

‌آن‌گاه ‌كه از همه‌ي‌ امتحانات‌ الهي‌ سرافراز بيرون‌ آمد به مقام‌ امامت‌ رسيد35.

‌با توجّه‌ به‌ مطلب‌ ياد شده، پرسش‌ و اشكالي‌ كه‌ در اين‌ جا مطرح‌ مي‌شود، اين‌ است‌ كه‌ <مفاد بحث‌هاي‌ پشين، اين‌ شد كه‌ پيامبران‌ الهي، امامان‌ و پيشوايان‌ بشر بوده‌اند؛ يعني، در عين‌ اين‌ كه‌ داراي‌ مقام‌ نبوت‌ و رسالت‌ بوده‌اند، مقام‌ امامت‌ نيز داشته‌اند، در اين‌ صورت، چگونه مي‌توان‌ مقام‌ رسالت‌ را از نبوّت، و مقام‌ امامت‌ را از آن‌ دو جدا ساخت>.

پاسخ‌

‌و مطلب‌ ياد شده‌ كه‌ هر دو از قرآن‌ كريم‌ به‌ دست‌ مي‌آيند، با هم‌ ناسازگار نيستند؛ چرا كه‌ آن‌چه‌ از آيات‌ دسته‌ي‌ نخست‌ (آياتي‌ كه‌ بر امامت‌ پيامبران‌ الهي‌ دلالت‌ دارند) به‌ دست‌ مي‌آيد، جز اين‌ نيست‌ كه‌ پيامبران‌ الهي، داراي‌ مقام‌ امامت‌ نيز بوده‌اند، امّا اين‌ كه‌ اين‌ مقام‌ در چه‌ زماني‌ به‌ آنان‌ اعطا شده‌ است، از اين‌ آيات، چيزي‌ به‌ دست‌ نمي‌آيد. اين‌ طلب، از آيات‌ مربوط‌ به‌ امامت‌ ابراهيم(عليه‌السّلام) و نيز احاديث‌ ياد شده‌ به‌ دست‌ مي‌آيد. مطابق‌ اين‌ آيات‌ و روايات، مقام‌ امامت، پس‌ از مقام‌ نبوت‌ و رسالت، به پيامبران‌ الهي‌ اعطا شده‌ است.

‌توضيح‌ اين‌ كه‌ مقام‌ نبوّت، يعني‌ اين‌ كه‌ فردي‌ به‌ عنوان‌ پيامبر الهي‌ برگزيده‌ شده‌ و مخاطب‌ وحي‌ نبوت‌ قرار گرفته‌ است. او، با داشتن‌ چنين‌ مقامي، از حقايق‌ غيبي‌ و احكام الهي خبر دارد. امّا هنوز به‌ مقام‌ ابلاغ‌ شريعت‌ الهي‌ به‌ بشر برگزيده‌ نشده‌ است. في‌المثل، پيامبر گرامي‌ اسلام، تا قبل‌ از آن‌ كه‌ به‌ مقام‌ رسالت‌ برگزيده‌ شود (قبل‌ از چهل‌ سالگي) از مقا نبوّت‌ برخوردار بود.

‌بنابراين، مقام‌ رسالت، مقامي‌ است‌ كه‌ پيامبر، مأموريّت‌ ابلاغ‌ شريعت‌ الهي‌ را به‌ بشر عهده‌دار مي‌گردد و سرانجام، به‌ مقام‌ امامت‌ مي‌رسد؛ يعني، مقامي‌ كه‌ در انديشه‌ و گفتار و رفتار، مقتداي‌ بشر مي‌گردد، چه‌ آن‌ چيزي‌ را كه‌ به‌ عنوان‌ وحي‌ براي‌ بشر فرا مي‌خواند، و چه‌ آن‌ چيزي‌ را كه‌ به‌ عنوان‌ تفسير و تبيين‌ وحي‌ الهي‌ به‌ آنان‌ مي‌آموزد؛ چرا كه‌ امامت، به‌ معناي‌ مقتدا بودن‌ فردي‌ براي‌ ديگران‌ در گفتار و رفتار است.36

‌بديهي‌ است‌ همه‌ي‌ پيامبراني‌ را كه‌ خداوند براي‌ هدايت‌ و رهبري‌ بشر فرستاده‌ است، مقامات‌ سه‌ گانه‌ مزبور را داشته‌اند همان‌گونه‌ كه‌ همگي‌ خلفاي‌ الهي‌ در زمين‌ بوده‌اند. و از امامت به معناي هدايت باطني و ايصال به مطلوب نيز به اذن و مشيت الهي برخوردار بوده اند.

البته، همان‌طور كه‌ قرآن‌ كريم‌ تصريح‌ كرده‌ است، پيامبران، از نظر فضايل‌ و كمالات‌ وجودي، متفاوت‌ بوده‌اند. مثلاً فرموده‌ است: تلك الرسل‌ فضلنا بعضهم‌ علي‌ بعض37 نيز فرموده‌ است: ولقد فضّلنا بعض‌ النبيين‌ علي‌ بعض38.

‌آري، پيامبران‌ الهي، از اين‌ جهت‌ كه‌ از هدايت‌ ويژه، يعني‌ هدايت‌ بي‌واسطه‌ي‌ الهي‌ برخوردار بوده‌اند، بر همه‌ي‌ كساني‌ كه‌ فاقد چنين‌ هدايت‌ ويژه‌اي‌ بوده‌اند، برتري‌ داشته‌اند: وكلاً فضّلنا علي‌ العالمين39 پيامبران‌ را بر همه‌ي‌ جهانيان‌ برتري‌ داديم.

مقصود از <العالمين> كساني‌اند كه‌ فاقد ويژگي‌ هدايت‌ بي‌ واسطه‌ي‌ الهي‌ بوده‌اند. از اين‌ روي، اگر با دلائل‌ عقلاني‌ يا وحياني‌ اثبات‌ شود كه‌ غير از پيامبران‌ نيز از چنين‌ هدايت‌ ويژه‌اي‌ برخوردار بوده‌اند، فضليت‌ پيامبران‌ بر‌آنان‌ از اين‌ جهت‌ (هدايت‌ بي‌واسطه‌ الهي) اثبات‌ نخواهد شد.40 بررسي‌ جوانب‌ اين‌ مسئله، به‌ مجال‌ ديگري‌ نياز دارد.

‌بخش‌ دوم‌ - امامت‌ و هدايت‌

‌يكي‌ از نقش‌ها و اهداف‌ اساسي‌ امامت، هدايت‌ افراد بشر است. پيش‌ از آن‌ كه‌ به‌ بررسي‌ نقش‌ هدايت‌كنندگي‌ امام‌ از ديدگاه‌ قرآن‌ كريم‌ بپردازيم، لازم‌ است‌ تعريف‌ هدايت‌ و كابردهاي‌ قرآني‌ آن‌ را بيان‌ كنيم.

تعريف‌ هدايت‌

‌واژه‌ي‌ <هدايت>، مصدر و به‌ معناي‌ <راهنمايي‌ و ارشاد> است.41 به‌ گفته‌ي‌ برخي‌ از واژه‌شناسان، هدايت، راهنمايي‌ همراه‌ با لطف‌ و مهرباني‌ است.42 اين‌ واژه، در زبان‌ عربي‌ هم‌ به‌ صورت‌ متعدي‌ به‌ كار رفته‌ است‌ و هم‌ به‌ صورت‌ لازم. گونه‌ي‌ دوم، با حرف‌ <الي> يا <لام> متعدي‌ مي‌شود. آيه‌ي‌اهدنا الصراط‌ المستقيم43 از گونه‌ي‌ نخست‌ و آيه‌هاي‌ والله‌ يهدي‌ مَن ‏ يشاء الي‌ صراط‌ مستقيم44 و انّ هذا القرآن‌ يهدي‌ للّتي‌ هي‌ اقوم45 از گونه‌ي‌ دوم‌ است.

‌هدايت، به‌ معناي‌ <پيمودن‌ راهي‌ كه‌ انسان‌ را به‌ مقصد مي‌رساند> نيز به‌ كار رفته‌ است.46 در اين‌ كاربرد، اين‌ واژه، لازم‌ است‌ نه‌ متعدّي‌ و به‌ معناي‌ <هدايت‌ يافتن> است‌ و نه‌ <هدايت‌ كردن>. وقتي‌ گفته‌ شود: هدي‌ الرجل، معناي‌ آن‌ اين‌ است‌ كه‌ <آن‌ مرد هدايت‌ شد>.47 به‌ عبارت‌ ديگر، كلمه‌ي‌ <هدي> در اين‌ كاربرد با كلمه‌ي‌ <اهتدي> برابر است.

انواع‌ هدايت‌ در قرآن‌

‌واژه‌ي‌ هدايت‌ در قرآن‌ كريم‌ كاربردهاي‌ گوناگوني‌ دارد:

1- هدايت‌ تكويني؛ چنان‌ كه‌ فرموده‌ است: ربّنا الذي‌ اعطي‌ كلّ شيء خلقه‌ ثمّ هدي48 (حضرت‌ موسي(عليه‌السّلام) به‌ فرعون‌ گفت)؛ پروردگار ما، كسي‌ است‌ كه‌ هر چيزي‌ را آفريده‌ و او را هدايت‌ كرده‌ است.

‌نيز فرموده‌ است: الّذي‌ قدّر فهدي49؛ آفريدگاري‌ كه‌ هر چيزي‌ را كه‌ آفريد، به‌ اندازه‌ آفريد و او را هدايت‌ كرد.

2- هدايت‌ تكويني‌ عموم‌ بشر؛ چنان‌ كه‌ فرموده‌ است: ونفس‌ وماسوّاها، فألهمها فجورها وتقواها50؛ سوگند به‌ نفس‌ و آن‌ كه‌ او را بياراست، آن‌ گاه‌ پليدي‌ها و پاكي‌ها را به‌ او الهام‌ كرد.

‌اين‌ هدايت، همان‌ هدايت‌ فطري‌ بشر است‌ كه‌ به‌ واسطه‌ي‌ عقل‌ و وجدان‌ در نهاد انسان‌ قرار داده‌ شده‌ است‌ و از قلمرو اختيار و اكتساب‌ انسان‌ بيرون‌ است.

3- هدايت‌ تشريعي؛ اين‌ هدايت، از طريق‌ شريعت‌هاي‌ آسماني‌ و پيامبران‌ و هاديان‌ الهي‌ تحقّق‌ يافته‌ است. قرآن‌ كريم، در باره‌ي‌ پيامبر اكرم(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) مي‌فرمايد: وما منع‌ الناس‌ ان ‏ يؤمنوا اذ جاءهم‌ الهدي51؛ چه‌ چيزي‌ مردم‌ را مانع‌ شده‌ است‌ كه‌ آن‌ گاه‌ كه‌ هدايت‌ ما به‌ سوي‌ آنان‌ آمد، به‌ او ايمان‌ بياورند.

‌درباره‌ي‌ تورات‌ مي‌فرمايد: وجعلناه‌ هدي‌ لبني‌ اسرائيل52؛ تورات‌ را هدايت‌ كننده‌ي‌ بني‌اسراييل‌ قرار داديم.

‌درباره‌ قرآن‌ مي‌فرمايد: شهر رمضان‌ الذي‌ اُنزل‌ فيه‌ القرآن‌ هدي‌ للناس53؛ ماه‌ رمضان، ماهي‌ است‌ كه‌ قرآن‌ براي‌ هدايت‌ بشر در آن‌ نازل‌ شد.

‌هدايت‌ تشريعي‌ نيز همانند هدايت‌ تكويني‌ فطري، عموميّت‌ دارد و به‌ فرد يا گروه‌ خاصي‌ اختصاص‌ ندارد: ولكلّ‌ قوم‌ هاد54.

4- هدايت‌ تكويني‌ خاص؛ از قرآن، به‌ دست‌ مي‌آيد كه‌ گروهي‌ از انسان‌ها، از گونه‌اي‌ هدايت‌ تكويني‌ خاصّ بهره‌مند مي‌گردند. آنان‌ دو دسته‌اند:

‌الف) پيامبران‌ و برگزيدگان‌ (انسان‌هاي‌ معصوم)؛

‌ب) صالحان‌ و پرهيزگاران.

‌قرآن‌ كريم، پس‌ از ذكر نام‌ عده‌اي‌ از پيامبران‌ مي‌فرمايد: واجتبيناهم‌ وهديناهم‌ اًلي‌ صراط‌ مستقيم‌ ذالك هدي‌ الله‌ يهدي‌ به‌ مَن ‏ يشاء من‌ عباده55؛ آنان‌ را برگزيديم‌ و به‌ راه‌ راست‌ هدايت‌ كرديم. اين‌ هدايت‌ ويژه‌ي‌ خداوند است‌ كه‌ هر يك‌ از بندگان‌ خود را كه‌ بخواهد از آن‌ بهره‌مند مي‌سازد.

‌در باره‌ي‌ مؤ‌منان‌ و صالحان‌ مي‌فرمايد: انّك لاتهدي‌ مَن ‏ احببت‌ ولكن‌ اللّه‌ يهدي‌ مَن ‏ يشاء و هو اعلم‌ بالمهتدين56؛ تو، كساني‌ را كه‌ دوست‌داري‌ هدايت‌ شوند، هدايت‌ نمي‌كني، لكن‌ خداوند هر كس‌ را كه‌ بخواهد هدايت‌ مي‌كند، و او به‌ هدايت‌جويان‌ داناتر است.

‌نيز مي‌فرمايد: (ليس‌ عليك‌ هُداهم‌ ولكنّ اللّه‌ يهدي‌ مَن ‏ يشاء)57.

‌تفاوت‌ دو نوع‌ هدايت‌ ويژه‌ي‌ مزبور، در اين‌ است‌ كه‌ هدايت‌ ويژه‌ي‌ پيامبران‌ و برگزيدگان‌ با (معصومان) آفرينش‌ آنان‌ همراه‌ است؛ يعني؛ ذات‌ و جوهر روح‌ آنان‌ از چنان‌ صفا و طهارت‌ تكويني‌ برخوردار است‌ كه‌ نور هدايت‌ از نخستين‌ لحظه‌هاي‌ خلقت‌ در نهاد آنان‌ پرتوافكن‌ مي‌شود و آنان‌ از مصونيّت‌ و طهارت‌ تكويني‌ و موهبتي‌ بهره‌مندند، ولي‌ مؤ‌منان‌ و صالحان، از چنين‌ هدايت‌ تكويني‌ برخوردار نيستند، امّا پس‌ از طيّ مقدمات‌ و مراحلي، شايستگي‌ دريافت‌ آن‌ را پيدا مي‌كنند و خداوند، آن‌ را به‌ آنان‌ اعطا مي‌كند‌ والذين‌ جاهدوا فينا لنهدينهم‌ سبلنا وان‌ اللّه‌ لمع‌ المحسنين58؛ آنان‌ را كه‌ در راه‌ ما (با نفس‌ خود) جهاد كردند، به‌ راه‌هاي‌ خويش‌ هدايت‌ مي‌كنيم‌ و خداوند با نيكوكاران‌ است.

‌در جاي‌ ديگر فرموده‌ است: يهدي‌ به‌ الله‌ من‌ اتبع‌ رضوانه‌ سبل‌ السلام‌ ويخرجهم‌ من‌ الظلمات‌ الي‌ النور باذنه‌ ويهديهم‌ الي‌ صراط‌ مستقيم59؛ خداوند، به‌ واسطه‌ي قرآن‌ و پيامبر، كساني‌ را كه‌ رضايت‌ او را برگزينند به‌ راه‌هاي‌ امنيّت‌ و سعادت‌ هدايت‌ مي‌كند و با اذن‌ خاص‌ خود، آنان‌ را از ظلمت‌ها به‌ نور بيرون‌ مي‌برد و به‌ صراط‌ مستقيم‌ هدايت‌ مي‌كند.

امامت‌ و هدايت‌ ويژه‌

‌قرآن‌ كريم، آن‌ گاه‌ كه‌ از امامت‌ سخن‌ گفته‌ است، از هدايت‌ ويژه‌اي‌ ياد كرده‌ است. هدايتي‌ كه‌ با امر الهي‌ تحقق‌ مي‌يابد!

وجعلناهم‌ ائمه` يهدون‌ بأمرنا60؛ آنان‌ (ابراهيم‌ و اسحاق‌ و يعقوب) را اماماني‌ قرار داديم‌ كه‌ مردم‌ را به‌ امر ما هدايت‌ كنند.

وجعلنا منهم‌ ائمه` يهدون‌ باءمرنا61 از بني‌اسرائيل، اماماني‌ را قرار داديم‌ تا مردم را به‌ امر ما هدايت‌ كنند.

‌قرآن، در باره‌ي‌ امر الهي‌ فرموده‌ است: انّما امره‌ اذا اراد شيئا ان ‏ يقول‌ له‌ كن‌ فيكون، فسبحان‌ الذي‌ بيده‌ ملكوت‌ كلّ‌ شيء62؛ امر خداوند، چنان‌ است‌ كه‌ هر گاه‌ آفرينش‌ چيزي‌ را اراده‌ كند، به‌ آن‌ مي‌گويد: <باش>، پس‌ موجود مي‌شود. پس‌ منزه‌ است‌ كسي‌ كه‌ ملكوت‌ هر چيزي‌ به‌ دست‌ او است.

‌روشن‌ است‌ كه‌ مقصود از كلمه‌ي‌ <امر> در اين‌ آيه، امر لفظي‌ با واژه‌ <كُن> و مانند آن‌ نيست، بلكه‌ مراد از آن، شأن‌ خداوند در آفرينش‌ موجودات است‌ كه‌ هر گاه‌ اراده‌ي‌ حتمي‌ او به‌ آفرينش‌ چيزي‌ تعلّق‌ پيدا كند، به‌ محض‌ اين‌ كه‌ افاضه‌ و ايجاد از جانب‌ او تحقّق‌ يابد، آن‌ شيء، موجود خواهد شد؛ يعني، فاعليّت‌ خداوند، مطلق‌ و تام‌ است‌ و مشروط‌ به‌ چيزي‌ جز ذات‌ و صفات‌ ذاتي‌ او نيست‌. بدين‌ جهت‌، استبعاد منكران‌ معاد در باره‌ي‌ زنده‌ شدن‌ دوباره‌ي‌ اجزاي‌ متلاشي‌ شدن‌ بدن‌ مردگان، وجهي‌ ندارد؛ زيرا، ملكوت‌ همه‌ چيز، در قبضه‌ي قدرت‌ خداوند قرار دارد.

مقصود از ملكوت، اصل‌ و نهاد و نهان‌ هر است؛ يعني، اشيا، داراي‌ جنبه‌اي‌ ملكي‌ و ظاهري‌اند كه‌ با چشم‌ ظاهري‌ و ديگر ابزارهاي درك حسّي، قابل‌ مشاهده‌ و ادراك‌اند، و داراي‌ جنبه‌اي‌ ملكوتي‌ و باطني‌اند كه‌ از طريق‌ حواس‌ نمي‌توان‌ آن‌ را درك‌ كرده‌ بلكه‌ با ديدگان‌ عقل، و بالاتر از آن، با ديدگان‌ قلب، مي‌توان‌ آن‌ را شناخت، و شناخت‌ راستين‌ آن، در گروِ آن‌ است‌ كه‌ حجاب‌هاي‌ وَه ‏م‌ و خيال‌ و غريزه‌ و شهوت، كنار زده‌ شود، و آن، جز با عنايت‌ ويژه‌اي‌ از جانب‌ خداوند، ممكن‌ نخواهد بود.

‌آن‌ كس‌ كه‌ ملكوت‌ اشيا را به‌ خوبي‌ درك‌ كند، از اصحاب‌ يقين‌ خواهد بود. در باره‌ي‌ حضرت‌ ابراهيم(عليه‌السّلام) مي‌فرمايد: وكذالك نري‌ ابراهيم‌ ملكوت‌ السماوات‌ والارض‌ وليكون‌ من‌ الموقنين63

‌قرآن‌ كريم‌ در جاي‌ ديگر در باره‌ي‌ امر الهي‌ مي‌فرمايد: وما امرنا الاّ واحده` كلمح‌ بالبصر64؛ امر ما، يكي‌ بيش‌ نيست، و (آن‌ هم) چونان‌ اشاره‌ي‌ چشم‌ است؛ يعني‌ در، امر الهي‌ كه‌ تحقّق‌ هر چيز به‌ آن‌ بستگي‌ دارد و آن، عبارت‌ است‌ از امر تكويني‌ ايجادي‌ كه‌ هستي‌ هر چيزي‌ را به‌ آن‌ اعطا مي‌كند تعدّد و تكثّر و تغييّر و تدريج‌ راه‌ ندارد، و اين، در حالي‌ است‌ كه‌ موجودات‌ مكاني‌ و زماني، در بستر تدريج‌ و تغيير، تحقّق‌ مي‌يابند. اين‌ آيه‌ نيز به‌ گونه‌اي، جنبه‌ي‌ باطني‌ و ملكوت‌ اشيا را كه‌ همان‌ عالم‌ امر است‌ بيان‌ مي‌كند در مقابل‌ جنبه‌ي‌ ظاهري‌ موجودات‌ كه‌ عالم‌ ملك‌ نام‌ دارد.

‌با توّجه‌ به‌ نكات‌ ياد شده، مي‌توان‌ هدايت‌كنندگي‌ امام‌ به‌ امر خداوند را به‌ درستي‌ تصوير كرد. امام، با استناد به‌ امر ملكوتي‌ خداوند كه‌ به‌ اذن‌ پروردگار بدان‌ دست‌ يافته‌ است، در ذهن‌ و روح‌ انسان‌هاي‌ مستعد هدايت، تصرّف‌ مي‌كند و آنان‌ را به‌ كمال‌ مطلوب‌ مي‌رساند. اين‌ هدايت، در ارائه‌ي‌ طريق‌ و نشان‌ دادن‌ راه، يعني‌ بيان‌ معارف‌ و احكام‌ الهي‌ به‌ بشر خلاصه‌ نمي‌شود. البته‌ آن‌ كس‌ كه‌ از مقام‌ امامت‌ برخوردار است، طبعاً، در حوزه‌ي‌ شناخت‌ معارف‌ و احكام‌ دين‌ نيز سرامد ديگران‌ است‌ و راي‌ و نظر او، معيار حق‌ و باطل‌ به‌ شمار مي‌رود، امّا آن‌ چه‌ در آيات‌ ياد شده، در باره‌ي‌ امامت‌ مورد نظر است، هدايتي‌ فراتر از ارائه‌ي‌ طريق‌ است؛ يعني، هدايتي‌ است‌ تكويني‌ كه‌ به‌ امر و اذن‌ تكويني‌ و خاص‌ خداوند انجام‌ مي‌گيرد. پيامبراني‌ كه‌ در اين‌ آيات‌ از آنان‌ ياد شده‌ است، بلكه‌ عموم‌ پيامبران‌ و رسولان‌ الهي، علاوه‌ بر مقام‌ نبوّت‌ و رسالت، كه‌ به‌ دريافت‌ معارف‌ و احكام‌ الهي‌ و ابلاغ‌ آن‌ها به‌ بشر مربوط‌ مي‌شود و نقش‌ هدايت‌كنندگي‌ تشريعي‌ را دارد، از مقام‌ امامت‌ و هدايت‌كنندگي‌ تكويني‌ و خاصّ نيز بهره‌مند بوده‌اند. رسيدن‌ به‌ اين‌ مقام، در گرو امتحانات‌ خاص‌ و معرفت‌ و شناختي‌ ويژه‌ بوده‌ است‌. درباره‌ي‌ حضرت‌ ابراهيم(عليه‌السّلام) مي‌فرمايد: واذ ابتلي‌ ابراهيم‌ ربّه‌ بكلمات‌ فأتمّهنّ قال‌ انّي‌ جاعلك الناس‌ اماما65

‌نيز مي‌فرمايد:وكذالك نري‌ ابراهيم‌ ملكوت‌ السماوات‌ والارض‌ وليكون‌ من‌ الموقنين66

‌از دو آيه‌ي‌ ياد شده، به‌ روشني‌ به‌ دست‌ مي‌آيد كه‌ ابراهيم‌ خليل‌ (عليه‌السلام) آن‌ گاه‌ به‌ مقام‌ والاي‌ امامت‌ رسيد كه‌ از يك‌ سوي‌ مورد امتحانهاي‌ ويژه‌ي‌ الهي‌ قرار گرفت‌ و از همگي‌ سربلند بيرون‌ آمد، و از سوي‌ ديگر، خداوند، ملكوت‌ آسمان‌ها و زمين‌ را به‌ او نشان‌ داد و او به‌ مقام‌ يقين‌ نايل‌ گرديد.

‌بنابراين، جمله‌ي‌ يهدون‌ بأمرنا در آيات‌ امامت، به‌ روشني‌ بر اين‌ حقيقت‌ دلالت‌ مي‌كند كه‌ هدايتِ هدايت‌ يافتگان، از طريق‌ ولايت‌ و تصرّف‌ تكويني‌ امام‌ و به‌ اذان‌ و امر ملكوتي‌ خداوند تحقق‌ مي‌پذيرد.67

اشكال‌

‌در ادامه‌ي‌ آيه‌ي‌ هفتاد و سوم‌ از سوره‌ي‌ انبيا، پس‌ از آن‌ كه‌ از مقام‌ امامت‌ ابراهيم‌ و اسحاق‌ و يعقوب(عليهم‌السّلام) سخن‌ گفته‌ شده، فرموده‌ است: و اوحَينا اليهم‌ فعل‌ الخيرات‌ واقام‌ الصلاه` و ايتاء الزكاه` وكانوا لنا عابدين؛ به‌ آنان‌ انجام‌ دادن‌ خيرات‌ و برپا داشتن‌ نماز و دادن‌ زكات‌ را وحي‌ كرديم، و آنان‌ ما را عبادت‌ مي‌كردند.

‌بر اين‌ اساس، امامت‌ مورد نظر در اين‌ آيه، كه‌ با هدايت‌ ويژه‌ و ولايت‌ تكويني‌ براَعمال‌ و نفوس‌ هدايت‌ يافتگان‌ ملازمه‌ دارد، به‌ عموم‌ يا برخي‌ از پيامبران‌ اختصاص‌ دارد و شامل‌ ديگران‌ نمي‌شود. از اين‌ روي، بر ديدگاه‌ شيعه‌ در باره‌ي‌ امامت‌ دلالت‌ نمي‌كند.

پاسخ‌

‌مقصود از وحي، با توجّه‌ به‌ صدر و ذيل‌ آيه، وحي‌ تشريعي‌ نيست، بلكه‌ مقصود، وحي‌ تسديدي‌ است؛ يعني، روح‌ القدس، پيوسته‌ پيامبران‌ الهي‌ را مدد مي‌رساند و علاوه‌ بر اين‌ كه‌ معارف‌ و احكام‌ الهي‌ را از جانب‌ خداوند به‌ آنان‌ وحي‌ مي‌كند، به‌ اذن‌ پروردگار، آنان‌ را مورد تأييد ويژه‌ قرار مي‌دهد و در نتيجه، آنان، علاوه‌ بر اين‌ كه‌ در مقام‌ علم‌ و معرفت‌ معصوم‌اند، در مقام‌ عمل‌ نيز از صفت‌ عصمت‌ برخوردارند، و اوامر و نواهي‌ الهي‌ را به‌ صورت‌ كامل‌ اجرا مي‌كنند.

‌گواه‌ بر اين‌ مطلب‌ اين‌ است‌ كه، هر گاه‌ مصدر به‌ معمول‌اش‌ (مفعول) اضافه‌ شد، نشانه‌ي‌ اين‌ است‌ كه‌ آن‌ معمول، در عالم‌ خارج، تحقّق‌ يافته‌ است‌ و اگر مقصود اين‌ باشد كه‌ انجام‌ دادن‌ آن، مطلوب‌ است‌ و بايد بعداً انجام‌ شود، مصدر، به‌ معمول‌ خود اضافه‌ نمي‌شود. بلكه‌ به‌ جاي‌ مصدر، فعل‌ مضارع‌ همراه‌ با كلمه‌ي‌ <ان ‏> آورده‌ مي‌شود كه‌ آن‌ را تأويل‌ به‌ مصدر ‌برد. مثلاً هر گاه‌ گفته‌ شود:يُعجِبُني‌ احسانك وفعل الخير؛ احسان‌ و فعل‌ نيك‌ تو، مرا به‌ شگفت‌ مي‌آورد، مفاد اين‌ جمله، اين‌ است‌ كه‌ احسان‌ و كار نيكي‌ كه‌ انجام‌ گرفته‌ است، چنين‌ اثري‌ دارد، ولي‌ هر گاه‌ گفته‌ شود: يُعجِبُني‌ ان‌ تُحسِنَ‌ وتفعل‌ الخير، مفاد آن، اين‌ است‌ كه‌ احسان‌ و كار نيك‌ انجام‌ نگرفته‌ است، و گوينده‌ تحقّق‌ آن‌ را مي‌پسندد و مي‌طلبد. چنان‌ كه‌ خداوند فرموده‌ است. اَن ‏ تصوموا خيرلكم68.

‌بر اين‌ اساس، در آياتي‌ كه‌ وحي‌ تشريعي‌ مقصود است، به‌ جاي‌ مصدر، فعل‌ با كلمه‌ي <ان‌ مصدريه> به‌ كار رفته‌ است. مانند: امرت‌ انِ اعبد الله69 و ان‌ لاتعبدوا الاّ ايّاه70 و ان‌ اقيموا الصلاه`71.

در آيه‌ي‌ مورد بحث‌ نيز عبارت‌ چنين‌ است: واوحينا اليهم‌ فعل‌ الخيرات. <فعل> كه‌ مصدر است، به‌ <الخيرات> كه‌ معمول‌ آن‌ است، اضافه‌ شده‌ است. در اين‌ آيه‌ گفته‌ نشده‌ است: و اوحينا اليهم‌ ان‌ افعلوا الخيرات پس‌ بنابر قاعده‌ي‌ مزبور، مفاد آيه، اين‌ است‌ كه‌ فعل‌ خيرات، از پيامبران‌ صادر شده‌ و آنان، عملاً، اقامه‌ي‌ نماز و ايتاء كرده‌اند، و اين‌ كار با وحي‌ تسديدي‌ الهي‌ تحقّق‌ يافته‌ است.72

‌آن‌ چه‌ به‌ پيامبران‌ الهي‌ اختصاص‌ داشته‌ است، وحي‌ تشريعي‌ است، نه‌ وحي‌ تسديدي؛ زيرا، دليلي‌ از عقل‌ و وحي‌ بر اين‌ كه‌ چنين‌ وحي‌اي‌ مخصوص‌ پيامبران‌ بوده‌ است، در دست‌ نيست، بلكه‌ دلائل‌ عقلي‌ و نقلي‌ مي‌گويند : امامت‌ به‌ عنوان‌ وساطت‌ هدايت‌ باطني‌ الهي، امري‌ است‌ كه‌ به‌ مقتضاي‌ حكمت‌ الهي‌ كه‌ نظام‌ هستي‌ را بر پايه‌ي‌ اسباب‌ و وسايط‌ مناسب‌ تقدير كرده‌ است، لازم‌ و ضروري‌ است‌ و آن‌ كسي‌ كه‌ داراي‌ مقام‌ امامت‌ است، از تسديد و تأييد ويژه‌ي‌ خداوند برخوردار است، و اين‌ تسديد و تأييد ويژه‌ي‌ الهي‌ نيز به‌ واسطه‌ي‌ فرشته‌اي‌ كه‌ از عالم‌ امر است، تحقق‌ مي‌يابد: و كذالك اوحينا اليك روحاً من‌ امرنا73؛ اين‌ گونه، روحي‌ را كه‌ از عالم‌ امر ما است‌ به‌ تو وحي‌ كرديم؛ يعني، آن‌ را با تو همراه‌ ساختيم.

‌در احاديثي‌ از اهل‌ بيت(عليهم‌السّلام) آمده‌ كه‌ مقصود از آن، فرشته‌اي‌ است‌ برتر از جبرئيل‌ و ميكاييل. آن‌ فرشته، پيوسته‌ پيامبر(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) را تأييد و تسديد مي‌كرد، و پس‌ از وي‌ با ائمه‌ي‌ معصوم(عليهم‌السّلام) است.

‌كليني، به‌ سند صحيح‌ از ابي‌ بصير روايت‌ كرده‌ كه‌ گفت: <از امام‌ صادق(عليه‌السّلام) از آيه‌ي‌ و كذالك اوحينا اليك‌ روحا من‌ امرنا) پرسيدم.>. امام‌ فرمود: خلق‌ من‌ خلق‌ الله‌ عزّوجلّ اعظم‌ من‌ جبرئيل‌ و ميكائيل كان‌ مع‌ رسول‌ الله‌ يخبره‌ و يسدّده‌ وهو مع‌ الائمه` بعده74

‌در حديث‌ ديگري، امام(عليه‌السّلام) تصريح‌ كرده‌ است‌ كه‌ آن‌ روح، از عالم‌ ملكوت‌ بوده‌ است: وهو من‌ الملكوت75.

امامت‌ و هدايت‌ بي‌واسطه‌

‌هر گاه‌ امام، واسطه‌ي‌ هدايت‌ ديگر افراد بشر است، و هدايت‌ الهي، چه‌ به‌ معناي‌ ارائه‌ي‌ طريق‌ و چه‌ به‌ معناي‌ ايصال‌ به‌ مطلوب، از طريق‌ هاديان‌ الهي‌ (پيامبران‌ و امامان) تحقّق‌ مي‌پذيرد، در اين‌ صورت، آنان، خود، بدون‌ واسطه، از هدايت‌ الهي‌ بهره‌مندند.

‌اين، مطلبي‌ است‌ كه‌ علاوه‌ بر اين‌ كه‌ مقتضاي‌ حكم‌ عقل‌ است، در آيات‌ قرآن‌ نيز مورد تأكيد واقع‌ شده‌ است: افمن‌ يهدي‌ الي‌ الحقّ احقّ ان‌ يُتّبع‌ امّن‌ لايهدّي‌ الا ان‌ يهدي‌ فمالكم‌ كيف‌ تحكمون76؛ آيا كسي‌ كه‌ به‌ حق‌ هدايت‌ مي‌كند، سزاوارتر است‌ كه‌ از او پيروي‌ شود يا كسي‌ كه‌ تا از سوي‌ ديگران‌ هدايت‌ نشود، از هدايت‌ بهره‌اي‌ ندارد؟ چه‌ گونه‌ داوري‌ مي‌كنيد؟

‌مفاد اين‌ آيه، اين‌ است‌ كه‌ تنها، كساني‌ شايستگي‌ آن‌ را دارند كه‌ عهده‌دار هدايت‌ ديگران‌ گردند كه‌ خود بدون‌ آن‌ كه‌ به‌ هدايت‌شدن‌ از سوي‌ كسي‌ نياز داشته‌ باشند، هدايت‌ شده‌اند؛ يعني‌ از هدايت‌ بي‌واسطه‌ي‌ الهي‌ برخوردارند، و آن‌ كسي‌ كه‌ از چنين‌ هدايتي‌ برخوردار نيست، خواه‌ گمراه‌ باشد يا هدايت‌ يافته‌ به‌ واسطه‌ي‌ ديگري،‌ شايستگي‌ اين‌ را كه‌ عهده‌دار امر هدايت‌ گردد، ندارد.

‌مطلب‌ مزبور، بيش‌ از آن‌ كه‌ مربوط‌ به‌ هدايت‌ به‌ معناي‌ ارائه‌ي‌ طريق‌ باشد با هدايت‌ به‌ معناي‌ ايصال‌ به‌ مطلوب، مناسبت‌ دارد؛ چرا كه‌ براي‌ ارائه‌ي‌ طريق‌ آن‌چه‌ لازم‌ است، دارا بودن‌ هدايت‌ است، خواه‌ بي‌واسطه‌ باشد يا با واسطه، امّا در هدايت‌ باطني، بايد فرد هدايت‌كننده، از مقام‌ بالايي‌ بهره‌مند باشد كه‌ بتواند واسطه‌ي‌ هدايت‌ و ولايت‌ تكويني‌ خداوند شود.77

نور خداوند در قلوب‌ مؤ‌منان‌

‌در احاديثي‌ كه‌ از ائمه‌ي‌ معصوم(عليهم‌السلام) روايت‌ شده‌ است، از امامت‌ به‌ عنوان‌ نوري‌ تعبير شده‌ است‌ كه‌ در قلوب‌ مؤ‌منان‌ تابش‌ مي‌كند و پرتو آن، بسي‌ تاب‌ناك‌تر از نور خورشيد است.‌محدّث‌ كليني، به‌ سند صحيح‌ از ابي‌ خالد كابلي‌ روايت‌ كرده‌ كه‌ گفت: <از امام‌ باقر(عليه‌السّلام) در باره‌ي‌ آيه‌ي‌ فامنوا باللّه‌ ورسوله‌ والنور الذي‌ انزلنا78 پرسيدم.>. امام‌ فرمود: <اي‌ ابا خالد! مقصود از نور، امامان‌ آل‌ محمد تا روز قيامت‌ است‌ سوگند به‌ خدا! آنان، نوري‌ هستند كه‌ خداوند نازل‌ كرده‌ است. آنان، نور خداوند در آسمان‌ها و زمين‌اند سوگند به‌ خدا! اي‌ ابا خالد! نور امام‌ در دل‌هاي‌ مؤ‌منان، روشني‌ بخشي‌تر از نور خورشيد در روز است. به‌ خدا سوگند! امامان، دل‌هاي‌ مؤمنان‌ را نوراني‌ مي‌سازند. خداوند، نور آنان‌ را از هر كس‌ كه‌ بخواهد، باز مي‌گيرد، و در نتيجه، دل‌هاي‌ آنان‌ تاريك‌ مي‌شود. به‌ خدا سوگند! اي‌ ابا خالد! كسي‌ ما را دوست‌ نمي‌دارد و ولايت‌ ما را بر نمي‌گزيند، مگر اين‌ كه‌ خداوند، قلب‌ او را پاكيزه‌ سازد، و خداوند قلب‌ كسي‌ را پاكيزه‌ نمي‌سازد، مگر اين‌ كه‌ تسليم‌ امر ما باشد. هر گاه‌ چنين‌ باشد، خداوند، او را از حساب‌ سخت‌ و فزع‌ بزرگ‌ در روز قيامت‌ در امان‌ مي‌دارد.>79

گستره‌ و ژرفاي‌ امامت‌

‌از بحث‌هاي‌ گذشته، مي‌توان‌ به‌ گسترده‌ و ژرفاي‌ امامت‌ پي‌ برد. امامت‌ را نبايد صرفاً تدبير سياسي‌ جامعه‌ي‌ اسلامي‌ در چهارچوب‌ احكام‌ الهي‌ خلاصه‌ كرد، همان‌ گونه‌ كه‌ تنها در رهبري‌ ديني‌ در سطح‌ بيان‌ معارف‌ و احكام‌ الهي‌ و هدايت‌ تشريعي‌ نيز خلاصه‌ نمي‌شود. امامت، ظاهري‌ بس‌ گسترده‌ و باطني‌ ژرف‌ دارد. امامت‌ ظاهري‌ ريشه‌ در ولايت‌ و هدايت‌ دروني‌ و تكويني‌دارد. آن‌ كس‌ كه‌ واسطه‌ي‌ هدايت‌ الهي‌ در رساندن‌ هدايت‌ جويان‌ به‌ كمال‌ مطلوب‌ است، همو، پيش‌ و بيش، از ديگران‌ اين‌ شايستگي‌ را دارد كه‌ در قلمرو هدايت‌ تشريعي‌ راهنماي‌ مردم‌ باشد و گفتار و كردارش، مقياس‌ و معيار حق‌ و باطل‌ به‌ شمار آيد، اسوه‌ و الگوي‌ اخلاق‌ و تربيت‌ باشد، و بالاخره‌ سررشته‌ي‌ تدبير نظام‌ سياسي‌ و اجتماعي‌ را در دست‌ بگيرد. بدين‌ جهت، اگر قرآن‌كريم، بر بُعد عرفاني‌ و باطني‌ امامت‌ تأكيد ورزيده‌ و بر هدايت‌ باطني‌ و نهاني‌ پاي‌ فشرده‌ است، نه‌ بدان‌ معنا است‌ كه‌ امامت، شأن‌ ديگري‌ جز آن ندارد، و رهبري‌ فكري‌ و ديني‌ و اخلاقي‌ و سياسي‌ جامعه‌ از شئون‌ و اهداف‌ امامت‌ نيست، بلكه‌ بدين‌ معنا است‌ كه‌ بدون‌ آن‌ كه‌ فردي‌ از چنان‌ مقام‌ و منزلت‌ والا‌يي برخوردار باشد، نخواهد توانست‌ در ديگر قلمروهاي‌ مربوط‌ به‌ هدايت‌ و رهبري‌ جامعه‌ي‌ بشري، به‌ گونه‌اي‌ بايسته‌ و ايده‌آل‌ نقش‌ آفرين‌ باشد.

‌آن‌ كس‌ كه‌ منصب خلافت‌ الهي‌ بر زمين‌ را دارد، مي‌تواند منصب‌ خلافت‌ نبوي‌ و پيشوايي‌ امت‌ را بر عهده‌ بگيرد.

‌آن‌ كسي‌ كه‌ در هدايت‌ تكويني‌ و باطني، واسطه‌ي‌ افاضه‌ي‌ لطف‌ و رحمت‌ الهي‌ به‌ هدايت‌جويان‌ است، مي‌تواند در هدايت‌ تشريعي‌ و رهبري‌ ديني‌ و اخلاقي، واسطه‌ي‌ هدايت‌ الهي‌ براي‌ جامعه‌ي‌ بشري‌ ‌باشد.

‌آن‌ كسي‌ كه‌ در شناخت‌ انسان و جهان‌ به‌ مقام‌ <علّم‌ آدم‌ الاسماء> رسيده‌ است‌ خواهد توانست‌ رهبري‌ عادلانه‌ بشريتّ را عهده‌دار شود و هر چيز و هر كس‌ را در جاي‌ مناسب‌ آن‌ بگذارد.

‌آن‌ كسي‌ كه‌ در جهاد با نفس‌ امّاره‌ - كه‌ جهاد اكبر است‌ - به‌ پيروزي‌ كامل‌ رسيده است‌ و از مقام‌ عصمت‌ برخوردار است، شايستگي‌ رهبري‌ جهاد اصغر را به‌ وجه‌ احسن‌ خواهد داشت‌ و سرانجام‌ بايد گفت:

افمن‌ يهدي‌ الي‌ الحقّ احقّ ان،‌ يُتّبعَ امّن‌ لايهدّي‌ الاّ اَن ‏ يُهدي فَمالكُم‌ كيف‌ تحكمون80

------------------

پي‌نوشت‌ها:

1. بقره: 124.

2. توبه: 12.

3. هود: 17؛ احقاف: 12.

4. يس: 12.

5. الميزان، ج‌ 17، ص‌ 67.

6. بقره: 29.

7. بقره: 22.

8 . يونس: 67.

9. بقره‌ / 21.

10. بقره‌ / 22.

11. الدر المنثور، ج‌ 5، ص‌ 217.

12. اصول‌ كافي، ج‌ 1، كتاب‌ الحجه`، باب‌ ان‌ الحجه` لاتقوم‌ للّه‌ اًلاّ بامام. در اين‌ باب، سيزده‌ حديث‌ كه‌ اين‌ مطلب‌ را مي‌رساند، نقل‌ شده‌ است.

13. مفاتيح‌ الجنان، دعاي‌ عديله.

14. بقره: 30.

15. بقره: 31 - 32.

16. بقره: 33.

17. انعام: 75.

18. ص: 26.

19. بقره: 213.

20. انعام: 87 - 88.

21. انعام: 89.

22. بقره‌ / 124.

23. سجده: 24.

24. انبيا: 72 - 73.

25. زخرف: 26 - 28.

26. در تفسير البرهان، يازده‌ حديث‌ كه‌ مضمون‌ فوق‌ در آن‌ها بيان‌ شده، روايت‌ شده‌ است. ر.ك: البرهان‌ في تفسير القرآن، ج‌ 4، ص‌ 138 - 140. نيز ر.ك: الميزان، ج‌ 18، ص‌ 106.

27. اسراء، 71 - 72. جهت‌ آگاهي‌ از تفسير اين‌ دو آيه، به‌ تفسير الميزان، ج‌ 13، ص‌ 165 - 170 رجوع‌ شد.

28. بقره: 124.

29. جهت‌ آگاهي‌ از احاديث‌ ياد شده‌ به‌ كتاب‌ الحجه` از اصول‌ كافي، ج‌ 1، رجوع‌ شود. نيز مضامين‌ ياد شده، در حكمت‌ 147 نهج‌البلاغه‌ بيان‌ شده‌ است.

30. بقره: 124.

31. اصول‌ كافي، ج‌ 1، كتاب‌ الحجه`، باب‌ طبقات‌ الانبياء، حديث‌ 2.

32. مريم: 42.

33. هود: 69.

34. نساء: 125.

35. تفسير الميزان، ج‌ 1، ص‌ 277 - 278.

36. الاِمام: المؤ‌تمّ به‌ انسانّا كأن‌ يقتدي‌ بقوله‌ او فعله، او كتاباً او غير ذالك: المفردات‌ في‌ غريب‌ القرآن، ص‌ 24، كلمه‌ي‌ ام.

الامام: كلّ مَن‌ اقتدي‌ به‌ و قُدّم‌ في الامور، النبي(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) اِمام‌ الائمّه`، والخليفه` امام‌ الرعيه`، والقرآن‌ امام‌ المسلمين‌ معجم‌ المقاييس‌ في‌ اللّغه`، ص‌ 48، كلمه` ام.

37. بقره: 253.

38. اسراء: 55.

39. انعام: 86.

40. الميزان، ج‌ 7، ص‌ 244.

41. مجمع‌ البيان، ج‌ 1، ص‌ 27.

42. المفردات‌ في‌ غريب‌ القرآن، ص‌ 538، كلمه‌ي‌ <هدي>.

43. حمد: 6.

44. بقره: 213.

45. اسراء: 9.

46. جرجاني، التعريفات، ص‌ 112.

47. هدي‌ الرجل: استرشد (المنجد).

48. طه: 50.

49. اعلي: 3.

50. شمس: 7 - 8.

51. اسراء: 94.

52. اسراء: 2.

53. بقره: 185.

54. رعد: 7.

55. انعام: 87 - 88.

56. قصص: 56.

57. بقره: 272.

58. عنكبوت: 69.

59. مائده: 16.

60. انبيا: 73.

61. مسجده: 24.

62. يس: 83.

63. انعام: 75.

64. قمر: 5.

65. بقره: 124.

66. انعام: 75.

67. الميزان، ج‌ 1، ص‌ 272 - 273، و ج‌ 14، ص‌ 304.

68. بقره: 184.

69. رعد: 36.

70. يوسف: 40.

71. انعام: 72.

72. الميزان، ج‌ 10، ص‌ 305.

73. شورا: 52.

74. اصول‌ كافي، ج‌ 1، كتاب‌ الحجه`، باب‌ الروح‌ التي‌ يسدّد اللّه‌ بها الائمه`(عليه‌السّلام) حديث‌ 1.

75. همان، ح‌ 2.

76. فاطر: 35.

77. ر.ك: الميزان، ج‌ 10، ص‌ 58.

78. اصول‌ كافي، ج‌ 1، كتاب‌ الحجه`.

79. اصول‌ كافي، ج‌ 1، كتاب‌ الحجه`، ص‌ 150، باب‌ ان‌ الائمه`(ع) نوراللّه‌ عزّوجلّ.

80. فاطر: 35.